

وجوه ابهام صرفی در زبان عربی و تأثیر آن بر ترجمه قرآن کریم

یوسف نظری*

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۱۹)

چکیده

ابهام ساختارهای صرفی زبان عربی را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد: ۱- ابهام‌هایی که می‌توانسته به وجود آیند، اما واضح با اتخاذ تدابیری مانع آن شده است. ۲- ساختارهایی که به صورت بالقوه ابهام‌آفرین هستند. علمای قدیم تنها وجه نخست را به عنوان ابهام (اللبس) برشمرده‌اند، چراکه از دیدگاه ایشان، اصولاً فهم معنا در بستر توجه به بافت کلام صورت می‌پذیرد و این امر ابهام را از میان می‌برد. اما در مطالعات جدید، به نوع دوم که محور این پژوهش می‌باشد، به عنوان ابهام جتئی نگریسته شده است. این پژوهش‌ها غالباً به صورت موردی و پراکنده به برخی از این وجوه پرداخته‌اند، اما در پژوهش حاضر، با طرح دو مقوله همسانی صیغی و چندمعنایی صیغی تلاش شده است چارچوب نظری جدید و کاملی ارائه شود. در بُعد تطبیقی نیز بررسی ترجمه‌های قرآن کریم نشان می‌دهد که این نوع ابهام نمود بسیار بارزی در ترجمه‌ها یافته است. بدین منظور، پس از بررسی ساختارهای صرفی زبان عربی، آن وجوه که قابلیت ابهام‌آفرینی دارند، مشخص گردید و آنگاه با کمک نرم‌افزارهای رایانه‌ای، ترجمه‌ها مورد بررسی قرار گرفت و نمونه‌ها استخراج گردید. این وجوه در انواع کلمه، اعم از فعل، اسم و حرف وجود دارد و یازده مورد با عنوان همسانی صیغی و هشت مورد به عنوان چندمعنایی صیغی مورد بررسی قرار گرفت. بر این اساس، مترجم از یک سو باید از این ساختارها آگاهی کامل یابد و از سوی دیگر، از تیزبینی لازم برای یافتن قرائن زبانی و غیرزبانی دال بر معنای مقصود برخوردار باشد تا از این رهگذر بتواند یک وجه معنایی را بر وجه دیگر اولویت بخشد.

واژگان کلیدی: ابهام صرفی، همسانی صیغی، چندمعنایی صیغی، ترجمه قرآن

کریم.

مقدمه

برقراری ارتباط موفق زبانی لازمه‌های گوناگونی دارد که در چهار محور فرستنده، گیرنده، پیام و بافت موقعیت قابل بررسی می‌باشد. هر یک از محورهای مذکور مؤلفه‌های خاص خود را دارد که در فرآیند فهم معنا باید مد نظر قرار گیرند. در باب پیام، توجه به ساختارهای دستوری، امری بسیار مهم است. در این میان، برخی ساختارهای صرفی زبان عربی بدین علت که چندین وجه را برمی‌تابند، تفاوت در فهم معنا و به تبع آن ترجمه پیام را سبب می‌گردد. بررسی ساختارهای صرفی زبان عربی از وجود دو نوع ابهام حکایت می‌کند: ۱- آن وجوه که واضع با اتخاذ تدابیری ابهام آنها را برطرف کرده است. ۲- آن وجوه که همچنان بالقوه توانایی ابهام‌آفرینی دارند. بررسی تفاسیر و ترجمه‌های قرآن کریم نشان می‌دهد که ابهام‌های صرفی نوع دوم، تأثیر بسیار آشکاری در فهم معانی آیات داشته‌اند. توجه به بافت کلام تا حد قابل توجه می‌تواند در تعیین معنای مقصود یاریگر باشد. از همین روست که قدما این گونه ساختارها را ذیل عنوان ابهام مورد بررسی قرار نداده‌اند. البته نباید دشواری یافتن این گونه قرائن را نیز نادیده گرفت.

۱- پرسش‌های پژوهش

پرسش‌هایی که در این پژوهش مد نظر است عبارتند از:

- ۱- وجوه ابهام صرفی را چگونه می‌توان صورت‌بندی کرد؟
- ۲- مظاهر ابهام صرفی تا چه اندازه در ترجمه‌های قرآن کریم بازتاب یافته است؟

۲- فرضیه‌های پژوهش

با توجه به پرسش‌های مذکور، فرضیه‌های مقاله از این قرار است:

ابهام صرفی را می‌توان به دو نوع چندمعنایی صیغی و همسانی صیغی تقسیم کرد. چندمعنایی صیغی را بر صیغه‌هایی اطلاق می‌کنیم که معانی آنها به گونه‌ای با یکدیگر مرتبط هستند و به عبارت دیگر، یک صیغه برای چند معنا به کار رفته است. مقصود از همسانی صیغی نیز آن صیغه‌هایی است که واضع برای معانی مختلف وضع کرده است و بی‌آنکه با یکدیگر

ارتباطی داشته باشند، از یک صورت لفظی واحد برخوردارند.

بررسی ترجمه‌های قرآن نشان می‌دهد که کمتر صیغه مبهمی وجود دارد که آرای مختلف را در فهم به دنبال نداشته باشد. این اختلاف‌ها یا به دلیل توجه نکردن به قرائن است و یا اینکه برخاسته از نبود قرائن کافی است.

شایان ذکر است که هدف این پژوهش نه نقد ترجمه، بلکه بررسی وجوه مختلف ابهام صرفی است. به همین منظور، برای نشان دادن وجوه متعدّد ابهام نمی‌توان پژوهش را به ترجمه‌های خاصی محدود کرد. ضمناً آنچه گفته خواهد شد، بدین معنا نیست که لزوماً برخی کلمات عربی موجود در قرآن کریم مبهم هستند، بلکه به این معناست که برخی ساختارهای زبان عربی قابلیت ایجاد ابهام در ذهن مخاطب را دارد، حال چه بسا با توجه به قرائن زبانی و غیرزبانی بتوان این ابهام‌ها را برطرف کرد و به همین خاطر، بتوان بر مترجمی ایراد و اشکال وارد کرد. بنابراین، از آنجاکه هدف طرح، مبنای نظری ابهام و ابهام‌آفرینی صرفی می‌باشد، به نقد و بررسی ترجمه‌ها پرداخته نشده است و نقد مقوله ابهام و عوامل ایجاد آن، راه‌های رهایی از آن و نیز نقد شیوه مترجمان به پژوهش دیگری اختصاص داده می‌شود.

۲- پیشینه پژوهش

از جمله پژوهش‌های صورت گرفته در این حوزه، کتاب *ظاهرة اللبس في العربية؛ جدل التواصل و التفاضل*، نوشته مهدی اسعد عرار می‌باشد که به بررسی ابهام در واژگان و ساختارهای نحوی و صرفی زبان عربی پرداخته است. دو مقاله «احتمالات اللبس في نظام اللغة؛ دراسة و تطبيق» و «من خصائص العربية» اثر تمام حسان نیز از دیگر پژوهش‌های این حوزه است. وی پس از توضیحی کوتاه در باب عوامل لبس به بررسی نمونه‌های آن در مسائل صرفی و نحوی پرداخته است. «مسائل صرفیة و ما يعترض الكتاب فيها من اللبس و الإنشكال»، نوشته صلاح‌الدین الزعبلاوی پژوهش دیگری است که کار خود را به بررسی معانی برخی ابواب مزید متمرکز کرده است. همچنین «دلالة الإحتمال الصرفی» مقاله‌ای است که حسن غازی السعدی در آن تنها به ذکر نمونه‌هایی از لبس صرفی در افعال و اسماء اکتفا کرده است و «اللبس؛ أسبابه و طرق اجتنابه في التّعید الصرفی» اثر بریکان بن سعد الشلوی، مقاله‌ای است که

نویسنده در آن به بررسی شیوه‌هایی پرداخته است که واضع برای اجتناب از لبس اتخاذ کرده است. با اذعان به دستاوردهای هر یک از این پژوهش‌ها، ایرادهایی در مبنای نظری آنها، به‌ویژه در باب صورت‌بندی وجوه ابهام در زبان عربی وجود دارد که در مبحث بعد بدان پرداخته خواهد شد. اما پژوهش حاضر بر آن است تا پس از تبیین ابهام و مظاهر آن، دسته‌بندی جدیدی از ساختارهای ابهام‌آفرین ارائه دهد و به‌طور عملی بازتاب آن را در ترجمه‌های قرآن نشان دهد. اما از آنجا که بررسی تمام این وجوه در یک مقاله امکان‌پذیر نیست و ماده پژوهش ترجمه‌های قرآن کریم می‌باشد، به بررسی آن دسته ساختارهایی پرداخته می‌شود که در ترجمه‌های قرآن نمود بیشتری دارند و درباره وجوه دیگر به اشاره‌ای اکتفا می‌گردد.

۴- ابهام (Ambiguity) و انواع آن

«به کلمه، عبارت و یا جمله‌ای که بیش از یک معنا داشته باشد، مبهم (Ambiguous) گفته می‌شود» (ریچاردز، ۲۰۰۲م: ۲۴). بر این اساس، ابهام می‌تواند در سطح واژگان و در سطح زنجیره دستوری کلام رخ دهد. ابهام واژگانی (Lexical ambiguity) در شرایطی قابل طرح است که واژه یا واژه‌هایی در جمله به دلیل دلالت چندگانه، تعبیرهای مختلفی را برای آن جمله ممکن سازد (ر.ک؛ همان: ۲۴ و صفوی، ۱۳۸۴: ۵). این ابهام می‌تواند نتیجه برخی مسائل همچون چندمعنایی (Polysemy)، همنامی (Homonyms)، هم‌آوایی (Homophony) و هم‌نویسی (Homography) باشد. اما ابهام دستوری (Grammatical ambiguity) شکل خاصی از ابهام را گویند که به دلیل نوع همنشینی واحدهای واژگانی در جمله امکان بروز می‌یابد (ر.ک؛ صفوی، ۱۳۸۴: ۴). برخی ابهام دستوری را به دو گونه عمده ابهام گروهی (Phrasal ambiguity) و ابهام ساختاری (Structural ambiguity) تقسیم کرده‌اند. ابهام گروهی در شرایطی امکان طرح می‌یابد که همنشینی واحدهای سازنده یک گروه (Phrase) به تعبیر متفاوتی منجر شود؛ مثلاً عبارت «انگشت پای شکسته‌اش درد می‌کند»، به دلیل ابهام در سطح گروه اسمی «انگشت پای شکسته‌اش» پدید می‌آیند و آن هم به این دلیل که صفت شکسته می‌تواند به انگشت یا پا بازگردد (ر.ک؛ همان: ۴). ابهام ساختاری در سطح کُل جمله قابل بررسی است. به هنگام وقوع چنین ابهامی، روابط نحوی عناصر سازنده یک جمله از تعبیرهای مختلف برخوردار می‌گردند؛ مثلاً عبارت «او تو را بیشتر از من دوست دارد» را می‌توان به دو صورت معنا کرد: الف) او تو را بیشتر از آن حدی دوست دارد که مرا دوست دارد.

ب) او تو را بیشتر از آن حدی دوست دارد که من تو را دوست دارم (ر.ک؛ همان: ۳). چنانچه پیداست هر دو گونه ابهام مذکور از نوع نحوی می‌باشند. اما ابهام در زبان عربی تنها به ساختارهای نحوی محدود نمی‌شود، بلکه گاهی این ساختارهای صرفی هستند که ظرفیت پدید آوردن ابهام را دارا می‌باشند.

زبان‌شناسان ابهام‌های حاصل از ساختارهای صرفی را به گونه‌های مختلف دسته‌بندی کرده‌اند. تمام حسان با تکیه بر این اصل که ساختارهای زبانی محدود هستند، اما معانی نامحدود می‌باشند، استفاده از یک ساختار واحد (المبنی) برای بیان معانی متعدّد را امری ناگزیر می‌داند. وی شیوه‌های این کار را در موارد ذیل می‌داند که در واقع، نماینگر انواع ابهام‌های صرفی از دید وی نیز می‌باشد. ۱- تعدّد معانی کارکردی (وظیفی) برای یک صیغه؛ مانند ترتّب معانی موصولیت، نفی، ظرفیت، مصدریت، بر صیغه «ما». ۲- نقل: مانند به کار بردن مصادر و صفات به عنوان اسم علم. ۳- معاقبة: همچون جانشینی یک حرف جر به جای حروف دیگر. ۴- تضمین: از قبیل به کار بردن فعل لازم به جای فعل متعدّدی و بالعکس (ر.ک؛ حسان، ۲۰۰۶م: ۳۲-۳۳). اسعد عرار برای مظاهر ابهام صرفی شش حالت را ذکر می‌کند: ۱- اختلاف در ریشه کلمه: سائل اسم فاعل از سال یا سأل. ۲- آنچه بر قالب صرفی عارض می‌شود: مانند مرتد که اسم فاعل یا اسم مفعول است. ۳- تشابه صفت و مصدر به اسم علم: مانند حسن، ماهر و کریم. ۴- تشابه ظاهری برخی صیغه‌ها: مانند تشابه صیغه مفرد مذکر مخاطب و مفرد مؤنث غائب. ۵- تعدّد معانی افعال؛ مانند معانی بسیار باب استفعال. ۶- اشتراک صیغه‌ها؛ همچون صیغه مفعول که برای اسم زمان، اسم مکان و مصدر میمی به کار می‌رود (ر.ک؛ اسعد عرار، ۲۰۰۳م: ۱۱۴-۱۰۶). اما شلوی این ابهام را دو نوع می‌داند: نوع اول صیغه‌هایی است که در اصل به صورت مترادف وضع شده‌اند و از یکی از دو علت ذیل ناشی می‌شوند که عبارتند از: الف) دلالت یک صیغه بر معانی مختلف؛ مانند اسم مفعول صیغه‌های مزید که افزون بر اسم مفعول بودن برای مصدر میمی، اسم مکان و اسم زمان نیز به کار می‌روند. ب) ترادف صیغه‌های صرفی در دلالت بر یک معنا؛ همچون صیغه «فعل» و «أفعل» که هر دو در معنای تعدیه مترادف می‌باشند. اما نوع دوم صیغه‌هایی هستند که ابهام آنها حاصل تشابهی است که در نتیجه برخی قواعد صرفی همچون اعلال و ادغام به وجود می‌آید و در این باب، واضع تدابیری اندیشیده است که این ابهام رفع گردد (ر.ک؛ الشلوی، ۲۰۱۱م: ۴۹).

هر یک از این دسته‌بندی‌ها جوانبی از ابهام صرفی را در خود لحاظ نموده است. اما آنچه تمام حسان و مهدی‌أسعد عرار ارائه داده‌اند، از جامعیت لازم برخوردار نیست، چراکه مظاهر ابهام صرفی بسیار بیش از این موارد می‌باشد و نمی‌توان تمام آن را زیرمجموعه موارد مذکور دسته‌بندی کرد. از سوی دیگر، دسته‌بندی شلوی نیز چندان قابل قبول نیست؛ زیرا مترادف یا هم‌معنایی (Synonymy) به کلماتی اطلاق می‌شود که از صورت‌های لفظی متفاوت و معانی یکسانی برخوردار باشند (ر.ک؛ یونس علی، ۲۰۰۷: ۳۹۷). اما بیشتر موارد ابهام صرفی صیغه‌هایی هستند که از صورت وزنی واحد و معانی مختلف برخوردار هستند، در حالی که این مقوله به مشترک لفظی شباهت بیشتری دارد. بنابراین، بهتر است پدیده ابهام صرفی را در پرتو تقسیم‌های مشترک لفظی صورت‌بندی کرد؛ به عبارت دیگر، اگرچه ابهام صرفی در ساختار رخ می‌دهد و مشترک لفظی در واژگان نمود می‌یابد، با این حال، می‌توان وجوه ابهام صرفی را با کمک شیوه تقسیم‌بندی مشترک لفظی صورت‌بندی کرد؛ یعنی صرفاً از شیوه تقسیم‌بندی مشترک لفظی برای تقسیم‌بندی انواع ابهام کمک گرفته شده است، بی‌آنکه این دو مقوله ارتباط ماهیتی داشته باشند.

مشترک لفظی به چندمعنایی و همنامی قابل تقسیم است. چندمعنایی درباره واژگانی مطرح است که معانی آنها به گونه‌ای با یکدیگر ارتباط دارند، اما همنامی آن دسته از واژگانی هستند که بی‌آنکه با یکدیگر ارتباط داشته باشند، صورت لفظی واحد و معانی متعدّد دارند؛ به عبارت دیگر، در چندمعنایی ما با یک واژه روبه‌رو هستیم که چند معنا دارد؛ مانند کلمه «توپ» که به معانی توپ بازی، توپ جنگی و توپ پارچه می‌باشد و وجه اشتراک هر سه، گرد بودن آنهاست. اما در همنامی در حقیقت، چند واژه وجود دارد که از نظر صورت لفظی مانند هم هستند. برای نمونه می‌توان واژه‌های «دوش» [کتف]، «دوش» [وسیله حمام] و «دوش» [دیشب] را مثال زد که هیچ ارتباط معنایی با یکدیگر ندارند (ر.ک؛ صفوی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). بر این اساس، ابهام صرفی را به دو نوع چندمعنایی صیغی و همسانی صیغی تقسیم می‌کنیم. چندمعنایی صیغی را بر صیغه‌هایی اطلاق می‌کنیم که معانی آنها به گونه‌ای با یکدیگر مرتبط هستند و به عبارت دیگر، یک صیغه برای چند معنا به کار رفته است. در مقابل، مقصود از همسانی صیغی آن صیغه‌هایی است که واضع برای معانی مختلف وضع کرده است و بی‌آنکه با یکدیگر ارتباطی داشته باشند، از یک صورت لفظی واحد برخوردارند. این تشابه می‌تواند ذاتی و در پی وضع پیش آمده باشد و یا در پی قواعد اعلال، ادغام و ابدال به وجود آمده باشد. البته

یادآوری می‌شود، همان‌گونه که در مشترک لفظی گاه نمی‌توان قاطعانه وجود رابطه میان واژه‌ها را اثبات یا انکار کرد، در اینجا نیز چه بسا نتوان به یقین حکم کرد که واضح یک صیغه را برای معانی مختلف وضع کرده است و یا چند صیغه را مد نظر داشته است.

شایان ذکر است صیغه‌هایی وجود دارند که مترادف ناقص دارند؛ مانند صیغه‌های «أفعل» و «فعل» که در معنای تعدیه با یکدیگر مشترک می‌باشند. این موضوع که تعدد صیغ برای معنای واحد نامیده می‌شود، به خودی خود ابهام‌آفرین نیست. اما از آنجا که فهم تمایز دلالتی میان این صیغه‌ها امری دشوار است، در بحث تشابه لفظی آیات قرآن، گاه موجب ابهام در معنا می‌شوند که این موضوع از موضوع ما خارج است.

۵- ابهام صرفی از دیدگاه قدما

ابهام صرفی از دید علمای قدیم پنهان نبوده است. اما بررسی آثار زبانشناسان قدیم زبان عربی نشان می‌دهد ایشان ابهام صرفی را از این باب مورد بررسی قرار داده‌اند که چگونه می‌توان از آن اجتناب کرد. بدین منظور، به تبیین راهکارهایی پرداخته‌اند که واضح برای این امر وضع کرده است؛ راهکارهایی همچون تغییر حرکتی، تغییر حرفی، حذف یکی از حروف، بازگرداندن حرف محذوف، افزودن حرفی زائد، فک ادغام و عدول به صیغه‌ای دیگر (ر.ک؛ الشلوی، ۲۰۱۱: ۷۰-۶۱). برای نمونه می‌توان به «هَذَا بَابٌ مَا يُحَذَفُ اسْتِخْفَافًا لِأَنَّ اللَّبْسَ فِيهِ مَأْمُونٌ» (ر.ک؛ المبرد، ۱۹۹۴م، ج ۱: ۳۸۳)، اعلال همزه و مسئله ابهام (ر.ک؛ ابن جنی، بی‌تا، ج ۱: ۱۳۶-۱۳۷)، کسر همزه باب افعال برای عدم التباس آن با صیغه جمع افعال (ر.ک؛ الأنباری، بی‌تا: ۴۰۳)، ترک صرف ماینصرف برای فرار از ابهام (ر.ک؛ همان، ۲۰۰۲م: ۳۹۷)، حذف حرف جرّ پیش از «أنّ» و «أن» مصدریه در صورت عدم بروز ابهام (ر.ک؛ ابن هشام، بی‌تا، ج ۲: ۱۸۲) مراجعه کرد. همچنین ابیات زیر از الفیه ابن مالک به چنین موضوع‌هایی اشاره دارد:

«وَأِنْ بِشَكْلِ خَيْفٍ لَبَسٌ يُجْتَنَّبُ وَ مَا لِبَسَاعٍ قَدْ يُرَى لِنَحْوِ حَبٍّ»

(ابن عقیل، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۵۸).

«تَقْلًا وَفِي أَنْ وَأَنْ يَطَّوَّرُ مَعَ أَمْنٍ لَبَسٍ كَعَجِبْتُ أَنْ يَدُؤَا»

(همان: ۴۸۷).

«وَالْهَمْزُ لِلدَّانِي وَ وَالِمْنُ نُدِبُ أَوْ يَا وَغَيْرُ وَ لَدَى اللَّبْسِ اجْتِنِبُ»

(همان، ج ۲: ۲۳۳).

«وَشَدَّ تَرَكَ دُونَ لَبْسٍ وَنَدَرَ لَحَاقُ تَا فِيمَا ثَلَاثِيًّا كَثُرُ»

(همان: ۴۴۸).

فِيمَا سِوَى هَذَا اَنْسَبِنُ لِالْأَوَّلِ مَا لَمْ يُخَفْ لَبْسٌ كَ عَبْدِ الْأَشْهَلِ»

(همان: ۴۵۹).

بر این اساس، نحویان قدیم ساختارهای صرفی همچون وزن اسم مفعول ثلاثی مزید که صلاحیت اسم مفعول، اسم زمان، اسم مکان، مصدر میمی و گاه اسم فاعل را نیز دارد، از باب التباس صرفی مطرح نکرده‌اند؛ برای نمونه ابن جتیی برخی از این مظاهر را در بابی با عنوان «بابُ فِي اتِّفَاقِ الْمَصَائِرِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَصَادِرِ» جمع کرده است و می‌گوید: «از آن جمله اسم فاعل و اسم مفعول معتل‌العین و مضاعف در باب افتعال می‌باشد؛ مانند «مختار» و «معتد» که می‌توانند اسم فاعل و یا مفعول باشند. همچنین است اسم فاعل و مفعول مضاعف در باب‌های «افعل»، «افعال» و «انفعال»، مانند محمر، محمار و منحل» (ابن جتیی، بی‌تا، ج ۲: ۶۸). اما آنچه در فهم معنا مهم است، ابهام‌هایی است که بالقوه در زبان عربی وجود دارد، نه آنکه می‌توانسته به وجود بیاید، اما واضح با اتخاذ تدابیری مانع پدید آمدن آن شده است. بنابراین، تفاوتی که میان بررسی‌های جدید و قدیم این حوزه وجود دارد، این است که قدما غالباً به تشریح راهکارهایی می‌پردازند که واضح آن را به منظور در امان ماندن ساختار صرفی از التباس وضع کرده است. این در حالی است که پژوهش‌های جدید نقطه ثقل کار خود را وجوه بالقوه ملتبس قرار داده است. آنچه باعث شده که قدما این گونه موارد را به عنوان ابهام صرفی مطرح نکنند، این مسئله است که ایشان اصولاً لفظ را در پرتو بافت زبانی و نیز گاه بافت غیرزبانی معنا می‌کردند. بر همین اساس، قرائن موجود در کلام را مانع ملتبس شدن معنای صیغه صرفی می‌دانستند. افزون بر اینکه در موارد بسیاری، قرائن بافت خارجی را نیز در تحلیل‌های خود لحاظ کرده‌اند.

۶- همسانی صیغی

چنانچه گفته شد، مقصود از همسانی صیغی، آن صیغه‌هایی است که واضح برای معانی مختلف وضع کرده است و بی‌آنکه با یکدیگر پیوندی داشته باشند، از یک صورت لفظی واحد برخوردارند. این تشابه می‌تواند ذاتی و در پی وضع پیش آمده باشد و یا در پی قواعد اعلال، ادغام و ابدال پدید آمده باشد. برخی از این وجوه که در ترجمه‌های قرآن اثرگذار بوده است، عبارتند از:

۱-۶) ابهام در ساختار صرفی اسماء

۱-۱-۶) احتمال اسم زمان، اسم مکان و مصدر میمی

اسم زمان و مکان از فعل صحیح‌الآخری که عین‌الفعل آن در مضارع، مضموم یا مفتوح باشد، بر وزن «مَفْعَل» ساخته می‌شود و در صورتی که عین‌الفعل مضارع آن، مکسور شود و یا فاء‌الفعل ماضی آن حرف عله باشد، بر وزن «مَفْعِل» ساخته می‌شود (ر.ک؛ الغلابینی، ۲۰۱۰م: ۱۳۸). از سوی دیگر، مصدر میمی نیز بر وزن «مَفْعَل» ساخته می‌شود و این تا زمانی است که فعل مثال نباشد که فاء‌الفعل آن در مضارع حذف شود، چون در این صورت، بر وزن «مَفْعِل» ساخته می‌شود (ر.ک؛ همان: ۱۱۹). همین مسئله گاه فهم مقصود را مشکل می‌سازد؛ مانند «مَفْرٌ» در آیه ﴿يَقُولُ الْإِنْسَانُ يُؤْمِنُ أَنْ يَوْمَئِذٍ أُنزِلَ إِلَيْهِ السَّمَانُ أَمْطارًا﴾ (القیامه/ ۱۰) که به دو صورت فهمیده شده است:

○ اسم مکان: «در آن روز آدمی گوید: کجاست محلّ فرار و گریختن» (بروجردی، ۱۳۶۶: ۱۰۶۰).

○ مصدر میمی و اسم مکان: «گوید امروز فرار یا فرارگاه کجاست؟» (خسروانی، ۱۳۹۰: ۴۳۱).

نمونه‌های دیگر آن عبارتند از:

﴿فَلَا أُنسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ (الواقعه/ ۷۵).

○ اسم زمان: «سوگند یاد نمی‌کنم به اوقات نزول ستارگان» (بروجردی، ۱۳۶۶: ۹۷۳).

- اسم مکان: «پس قسم به جایگاه ستارگان» (قرشی، ۱۳۷۷: ۵۳۶).
- مصدر میمی: «حاجت نیست به اینکه به سقوط ستارگان سوگند یاد کنیم» (حجّتی، ۱۳۸۴: ۵۳۶).

﴿... وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا﴾ (الکھف / ۵۲).

- اسم زمان و مکان: «آنگاه هلاکت‌گاه را میانشان قرار دهیم» (آیتی، ۱۳۷۴: ۲۹۹).
- مصدر میمی: «و جوابشان نمی‌دهند و میان آنها مهلکه‌ای قرار می‌دهیم» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۶: ۲۲۷).

﴿... فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى﴾ (طه / ۵۸).

- اسم مکان: «میان ما و خودت محلّ قراری بگذار» (بهرام‌پور، ۱۳۸۳: ۳۱۵).
- اسم زمان: «میان ما و خودت وقتی را تعیین کن» (کاویان‌پور، ۱۳۸۷: ۳۱۵).
- اسم زمان و مصدر میمی: «زمانش را معین کن. باید بین ما و تو وعده‌ای باشد» (ارفع، ۱۳۸۱: ۳۱۵).

۲-۱-۶) احتمال اسم زمان، اسم مکان، مصدر میمی و اسم مفعول

در افعالی که بیش از سه حرف اصلی داشته باشند، اسم زمان و اسم مکان بر وزن اسم مفعول آن صیغه ساخته می‌شود (ر.ک؛ الغلایینی، ۲۰۱۰م: ۱۳۸). مصدر میمی این صیغه‌ها نیز بر همین وزن ساخته می‌شوند (ر.ک؛ همان: ۱۱۹). این امر گاه ابهام‌آفرین بوده است که به چند مورد اشاره می‌کنیم.

﴿... بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (هود / ۴۱).

- اسم زمان: «به نام خدا در وقت راندنش و وقت بازداشتنش» (اشرفی، ۱۳۸۴: ۲۲۶).
- مصدر میمی: «رفتنش و ایستادنش به نام خداست» (پاینده، بی‌تا: ۱۸۵).

﴿... وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (الشعراء / ۲۲۷).

○ اسم مکان: «و ستمکاران به زودی خواهند دانست که به چه مکانی بازمی‌گردند»
(آیتی: ۱۳۷۴: ۳۷۶).

○ مصدر میمی: «به‌زودی خواهند دانست که به چه برگشت ناگواری دچار خواهند شد»
(عاملی، ۱۳۶۰: ۴۴۳).

◀ ﴿وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا...﴾ (الأحزاب / ۱۳).

○ اسم مکان: «ای مردم یثرب! اینجا جای ماندن‌تان نیست» (آیتی: ۱۳۷۴: ۴۱۹).

○ مصدر میمی: «ای اهل یثرب! اقامت شما در این محل جایز نیست» (مصطفوی،
۱۳۸۰، ج ۱۵: ۴۲).

◀ ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ﴾ (القیامه / ۱۲).

○ اسم مکان: «محل استقرار در طرف پروردگار توست» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۴۴۶).

○ مصدر میمی: «در آن روز، بازگشت نهایی همگان به سوی آفریدگار پروردگار توست»
(صقارزاده، ۱۳۸۰: ۱۴۲۷).

۳-۱-۶) احتمال مصدر و اسم فاعل

وزن «فاعلة» یکی از اوزان مصادر است و نیز می‌تواند اسم فاعلی باشد که تاء تأنیث گرفته است. برای نمونه، «خائنة» در آیه ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (غافر / ۱۹)، مصدر و به معنای «خیانت» باشد و یا اینکه اسم فاعل باشد که در این صورت، صفت «أعین» خواهد بود که به آن اضافه شده است.

○ اسم فاعل: «خداست که از چشم‌های خائن و از آنچه که در سینه...» (نجفی خمینی،
۱۳۸۷، ج ۱۷: ۲۲۸).

○ مصدر: «خدا خیانت چشم‌ها را و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌دارد، می‌داند» (قرشی،
۱۳۷۷، ج ۹: ۳۴۴).

◀ ﴿... وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ...﴾ (المائده / ۱۳).

- اسم فاعل: و تو همیشه بر خائنانی از آنها آگاه می‌شوی» (رهنما، ۱۳۴۶: ۴۵۰).
- مصدر: «و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۱۰۹).

◀ ﴿لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾ (الواقعه / ۲).

- اسم فاعل: «نیست وقوع آن را تکذیب‌کننده» (اشرفی، ۱۳۸۴: ۵۳۴).
- مصدر: «که در وقوعش دروغی نیست» (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۳: ۵۳۴).

۲-۶) احتمال ریشه‌های مختلف

گاهی به نظر می‌رسد دو کلمه از یک ریشه هستند؛ برای نمونه، «قائلون» در آیه ﴿...فَجَاءَهَا بِأَسْنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ (الأعراف / ۴) می‌تواند اسم فاعل از ریشه «قَالَ يَقِيلُ» به معنای «خواب قیلوله رفتگان» باشد و یا از ریشه «قَالَ يَقُولُ» به معنای «سخنگویان» ترجمه شود.

○ ترجمه بر اساس ریشه «قال يقيل»:

«و عذاب ما شب‌هنگام یا آنگاه که به خواب نیم‌روزی فرو رفته بودند، به آنان

در رسید» (آیتی: ۱۳۷۴: ۱۵۱).

○ ترجمه بر اساس ریشه «قال يقول/قال يقيل»:

Soor might/ power came to it suddenly at night/ overnight, or) while (they are saying/ relaxing at midday (Ahmed, 1994: 151).

◀ ﴿وَتَادِيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ...﴾ (مریم / ۵۲).

○ ریشه «یمن» به معنای «راست»:

«و از جانب راست طور، او را ندا دادیم» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۳۰۹).

○ ریشه «یمن» به معنای «خجسته»:

«از کناره خجسته کوه طور او را فراخواندیم» (طاهری قزوینی، ۱۳۸۷: ۳۰۹).

○ ریشه «أمن»:

«و از وادی طور که مکانی امن و مقدس بود» (بروجردی، ۱۳۶۶: ۵۳۹).

۶-۳) احتمال «ما» تعجبی و استفهامی

مانند ﴿قَتِيلَ الْإِنْسَانِ مَا أَكْفَرَهُ﴾ (عبس / ۱۷).

○ استفهامی:

«مرگ بر انسان! چه چیز به انکارش می‌کشد؟» (پاینده، بی تا: ۵۰۱).

○ تعجبی:

«مرگ بر این انسان که چه قدر ناسپاس است!» (ارفع، ۱۳۸۱: ۵۸۵).

◀ ﴿قَالَ لَهُمْ أَوْلَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾ (طه / ۸۴).

○ استفهامی:

«ای موسی! چه چیز تو را واداشت تا بر قومت پیشی گیری؟» (آیتی: ۱۳۷۴: ۳۱۷).

○ تعجبی و استفهامی:

«و چه شتابانی (چه چیزت به شتاب آورد) از قوم خویش ای موسی؟!» (معزی، ۱۳۷۲:

۳۱۷).

۶-۴) ابهام در ساختار صرفی افعال

۶-۴-۱) احتمال صیغه‌های مختلف

گاهی برخی صیغه‌های افعال در حالت‌هایی شبیه به یکدیگر می‌شوند؛ مثلاً فعل «تَقَاسَمُوا» در آیه ﴿قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ﴾ (النمل / ۴۹) می‌تواند صیغه اول امر مخاطب و یا صیغه سوم فعل ماضی باشد (ر.ک؛ الزمخشری، ۲۰۰۸م، ج ۳: ۲۸۱).

○ فعل امر: «[با هم] گفتند: با یکدیگر سوگند بخورید» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۳۸۱).

○ فعل ماضی: «با یکدیگر گفتند، در حالی که قسم یاد کردند» (بلاغی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۸۴).

این تشابه گاهی به خاطر برخی قواعد اعلال و ادغام به وجود می‌آید؛ مانند آیه ﴿لَا تَضَارَّ

وَالِدَةَ بُولَدَهَا﴾ (البقره / ۲۲۳) که می‌تواند مبنی بر معلوم و یا مجهول باشد.

○ معلوم: «هیچ مادری نباید به خاطر اختلافات خود [به کودکش آسیب رساند»
(بهرام‌پور، ۱۳۸۳: ۳۷).

○ مجهول: «نباید هیچ مادری به خاطر فرزندش زیانی ببیند» (آیتی، ۱۳۷۴: ۳۷).

◀ ﴿وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ﴾ (البقره/ ۲۸۲).

○ مجهول: «و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان ببیند» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۴۸).

○ معلوم و مجهول: «و باید نویسنده و گواه (به بدهکار و بستانکار) زیان نرسانند (نویسنده خلاف حق چیزی ننویسد و گواه گواهی ندهد یا آنکه به نویسنده و گواه زیان نرسانند؛ یعنی بدهکار و بستانکار ایشان را به نوشتن و گواهی دادن مجبور و وادار ننمایند)» (فیض‌الإسلام، ۱۳۷۸: ۹۶).

۶-۴-۲) احتمال ریشه‌های مختلف

مانند ﴿... قَالَ بَل لَّيْسَتْ مِثَّةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لِمَ يَتَسَنَّه...﴾ (البقره/

۲۵۹) که می‌تواند از ریشه «سَنَنَ» و «سَنِيَّة» به این معنا باشد که طعم غذا و نوشیدنی تغییر نکرده و فاسد نشده است. یا اینکه از ریشه «سَنِيَّة» به این معنا باشد که آن سال‌هایی که بر تو گذر کرده، بر این غذا و نوشیدنی گذر نکرده است (ر.ک؛ الزمخشری، ۲۰۰۸م، ج ۱: ۲۳۵). این تشابه نتیجه قواعد اعلال و ادغام می‌باشد.

○ «به خوراک و نوشیدنی خود بنگر [که طعم و رنگ آن] تغییر نکرده است» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۴۳).

look at your food and drink years have not passed over it (Shakir, 1985: 43).

۶-۴-۳) احتمال ابهام میان اسم و فعل

از آنجاکه ابهام میان دو جنس متفاوت کلمه است، باید آن را همسانی دانست؛ برای نمونه، «آتیک» در آیه ﴿... أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ...﴾ (التَّمَلُّ / ۳۹) می‌تواند ترکیبی از اسم فاعل و ضمیر مخاطب باشد، چنان‌که می‌تواند صیغهٔ متکلم وحدهٔ مضارع باشد که به ضمیر مخاطب متصل شده است.

○ «من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی، برای تو می‌آورم» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۳۸۰).

○ «من آورنده‌ام نزد تو آن تخت را پیش از آنکه برخیزی از جای خود» (سراج، بی‌تا: ۳۸۰).

۶-۴-۴ احتمال ابهام در حروف

۶-۴-۴-۱ احتمال «لا» میان زائده و نافیه

برای نمونه در آیه ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ (الواقعه / ۷۵)، برخی مفسرین و مترجمین حرف «لا» را زائده دانسته‌اند و برخی دیگر نافیه.

○ نافیه: «پس سوگند نمی‌خورم به منازل ستارگان» (اشرفی، ۱۳۸۴: ۵۳۶).

○ زائده: «پس به جایگاه ستارگان سوگند می‌خورم» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۵۳۶).

۶-۴-۴-۲ احتمال ابهام میان حرف و اسم

الف) احتمال «ما» میان نفی و استفهام

مثلاً در آیه ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾ (المسد / ۲)، حرف «ما» می‌تواند نافیه باشد و یا استفهامیه که در این صورت، مفعول مطلق خواهد بود (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۵م: ۳۰۳).

○ نافیه: «دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۶۰۳).

○ استفهامی: «چه چیز به حال او سود خواهد داشت؟ مال او یا فرزند او؟!» (خسروانی، ۱۳۹۰، ج ۸: ۶۳۶).

ب) احتمال «ما» میان مصدری و موصولی

همچون آیه ﴿يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ (الحج / ۲) که اگر مصدریه باشد، به تقدیر «عن إرضاعها» خواهد بود و در صورت موصوله بودن، می‌شود «عن الأذى أرضعت» که همان کودک خواهد بود (ر.ک؛ الزمخشری، ۲۰۰۸م، ج ۳: ۱۰۸).

○ مصدری: «هر زن شیردهنده‌ای از شیر دادن کودکش غفلت می‌کند» (مشکینی، ۱۳۸۱: ۳۲۳).

○ موصولی: «روزی که می‌بینید آن را، غافل شود هر شیردهنده از آنچه شیر داده» (اشرفی، ۱۳۸۴: ۳۲۳).

◀ ﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبُون﴾ (المؤمنون / ۲۶).

○ مصدری: «مرا در برابر تکذیب آنان یاری ده» (انصاریان، ۱۳۸۳: ۳۴۳).

○ موصولی: «یاری کن مرا به سبب آنچه تکذیب می‌کنند مرا» (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۱۴: ۶۳).

◀ ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ (الصفات / ۹۶).

○ مصدری: «با اینکه خدا شما و عمل شما را آفریده!» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۲۱۸).

○ موصولی: «با اینکه خدا شما و آنچه را که برمی‌سازید، آفریده است» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۴۴۹).

۷- چندمعنایی صیغی

چنان که گفته شد، مقصود از چندمعنایی صیغی، صیغه‌هایی است که معانی آنها به‌گونه‌ای با یکدیگر مرتبط می‌باشند و به عبارت دیگر، یک صیغه برای چند معنا به کار رفته است؛ برای نمونه می‌توان به وزن «فعلیل» اشاره کرد که معانی متفاوتی دارد و از همین رو، برخی حدید در آیه ﴿... فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (ق / ۲۲) را به معنای «آهن» دانسته‌اند. چنان که در آیه ذیل به این معناست: ﴿... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...﴾ (الحدید / ۲۵). اما برخی نیز آن را صفت مشبّه از ریشه «حَدَّ يَحِدُّ» و به معنای «تیز» فهمیده‌اند.

○ «ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است» (آیتی: ۱۳۷۴: ۵۴۱).
So now we have removed your veil, and your sight today is iron! (progressive Muslims).

همچنین است صیغه «أفعل» که می‌تواند به معنای صفت مشبّه و یا اسم تفضیل باشد و این بافت کلام است که میان دو معنا تمایز ایجاد می‌کند؛ برای نمونه ﴿أَعْلَمُ﴾ در آیه ﴿... أَلَلَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾ (الأنعام/ ۱۲۴)، مورد اختلاف می‌باشد.

○ اسم تفضیل: «خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد» (آیتی، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

○ صفت مشبّهه: «خدا می‌داند که رسالت خود را در کدام محل قرار می‌دهد» (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۰۴).

همچنین است «نادی» در آیه ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ (العلق/ ۱۷) که به معنای انجمن و مجلس می‌باشد و از نظر صرفی می‌تواند اسم فاعل از ریشه «ندی» نیز باشد. البته در زبان عربی «ندی القوم» به معنای «فراخواندن به انجمن و مجلس» می‌باشد (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۳۶۳: ماده ندی) و نه به معنای ندا دادن.

○ «[بگو] تا گروه خود را بخواند» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۵۹۷).

So he should call his caller (Muhammad Ahmed, Samira Ahmed).

نمونه دیگر آن، استعمال صیغه‌های «من» و «ما» برای عاقل و غیرعاقل می‌باشد که گاه تشخیص اینکه مقصود عاقل است یا غیرعاقل مورد اختلاف مفسرین و مترجمین بوده است، همچون آیه ﴿وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاها﴾ (الشمس/ ۶).

○ غیرعاقل: «و به زمین و آنچه آن را بگسترانیده» (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴: ۱۰۵).

○ عاقل: «سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۵۹۵).

این چندمعنایی تنها به صیغه‌های اسم محدود نمی‌شود، بلکه در بسیاری از صیغه‌های افعال نیز می‌توان نمونه‌های آن را دید؛ مثلاً صیغه «أفعل» می‌تواند به معنای ذیل باشد: تعدیه، صیروت، انتخاب سمت و سو، در معرض قرار دادن، اعتبار صفتی برای مفعول، دعا، یاری کردن، مطاوعه، مبالغه و سلب. بر این اساس، فعل «أبصر» در آیه ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ...﴾ (الأنعام/ ۱۰۴)، به گونه‌های مختلف فهم شده است.

○ صیروت: «پس هر که بینا شد، پس باشد برای خودش» (اشرفی، ۱۳۸۴: ۱۴۱).

○ **تعدیه:** «و کسی که به وسیله آن حق را ببیند، به سود خود اوست» (حجتی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۱۹).

همچنین فعل «أجرم» در آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾ (المطففين / ۲۹).

○ **صیورت:** «آنان که مجرم‌اند، به کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌خندند» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱۲: ۱۴۱).

○ **تعدیه:** «[آری، در دنیا] کسانی که گناه می‌کردند...» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۵۸۸).

برخی دیگر از وجوه این ابهام عبارتند از:

۷-۱) احتمال مصدر و اسم مفعول

گاهی مصدر از باب مبالغه جایگزین صفت فاعلی یا مفعولی می‌شود؛ مثلاً «کُره» در آیه ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ...﴾ (البقره / ۲۱۶) می‌تواند مصدر و به معنای «کراهت» باشد و یا اینکه همچون «خُبز: نان» که به معنای «مخبوز» است، اسم مفعول باشد (ر.ک؛ الزمخشری، ۲۰۰۸م، ج ۱: ۱۹۷). همچنین است «صنع» در آیه ﴿... وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ...﴾ (النمل / ۸۸).

○ **مصدر:** «این آفرینش الهی است که همه چیز را به کمال آورده است» (ارفع، ۱۳۸۱: ۳۸۵).

○ **اسم مفعول:** «آنها ساخته خداوند است که هر چیزی را محکم ساخته است» (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۱۴: ۱۸۰).

◀ ﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأُرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ...﴾ (لقمان / ۱۱).

○ **مصدر:** «این آفرینش خداست...» (آیتی، ۱۳۷۴: ۴۱۱).

○ **اسم مفعول:** «این آفریده خداوند است...» (برزی، ۱۳۸۲: ۴۱۱).

۷-۲) احتمال اسم فاعل و اسم مفعول

مانند آیه ﴿قَالَ سَأُوۡىٓ اِلٰى جَبَلٍ يَّغۡصِمُنِیۡ مِنَ الْمَآءِ قَالَ لَا غَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ...﴾ (هود/ ۴۳).

○ اسم فاعل: «امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده‌ای نیست» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۲۲۶).

○ اسم مفعول: «گفت نوح: هیچ کس معصوم نیست» اسفراینی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۰۲۱).

◀ ﴿خُلِقَ مِنْ مَّآءٍ دَافِقٍ﴾ (الطَّارِق / ۶).

○ اسم فاعل: «از آب جهنده‌ای خلق شده» (فولادوند، ۱۳۷۳: ۵۹۱).

○ اسم مفعول:

He was created from a fluid ejected (Irving, 1988: 591).

◀ ﴿فَهُوَ فِیۡ عِیۡشَةٍ رَّاضِیَّةٍ﴾ (الحَاقَّة / ۲۱).

○ اسم فاعل: «او در یک زندگی رضایت‌بخش خواهد بود» (ارفع، ۱۳۸۱: ۵۶۷).

○ اسم مفعول: «پس او در معیشتی پسندیده است» (پاینده، بی‌تا: ۴۸۳).

از سوی دیگر، گاهی اسم مفعول به معنای اسم فاعل تصوّر می‌شود؛ مانند: ﴿...جَعَلْنَا

بَیۡنَكَ وَبَیۡنَ الَّذِیۡنَ لَا یُؤۡمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسۡتُورًا﴾ (الإِسْرَآء / ۴۵).

○ اسم مفعول: «حجایی پوشیده [ناپیدا] قرار دهیم» (برزی، ۱۳۸۲: ۴۸۶).

○ اسم فاعل: «پرده‌ای پوشاننده می‌کشیم» (بلاغی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۷۱).

نتیجه‌گیری

پیگیری مقوله ابهام (لبس) ساختاری در کتاب‌های نحوی قدیم نشان می‌دهد که نحویان مسئله ابهام را غالباً در ساختارهای نحوی دنبال کرده‌اند. در باب ابهام صرفی نیز غالباً آن چیزی که یافت می‌شود، ذکر قواعدی صرفی، به‌ویژه در اعلال، جمع و تشبیه است که واضعان لغت برای اجتناب از پدید آمدن ابهام اتخاذ کرده‌اند. اما ابهامی که در فهم معنا بسیار مؤثر

است، بالقوه مشکل‌آفرین آن است. بر این اساس، از یک سو، بر مفسر و مترجم قرآن لازم است تا از ساختارهایی صرفی که به صورت بالقوه ابهام‌آفرین هستند، آگاهی یابد و از سوی دیگر، از تیزبینی لازم برای یافتن قرائن زبانی و غیرزبانی برخوردار باشد. وجوه ابهام صرفی در انواع کلمه، اعم از اسم، فعل و حرف تبلور یافته است. به منظور دسته‌بندی کامل این وجوه، می‌توان از مطالعات مشترک لفظی استفاده نمود که به دو نوع چندمعنایی و همنامی تقسیم می‌شود و نیز می‌توان ابهام‌ها را در قالب همسانی صیغی و چندمعنایی صیغی دسته‌بندی نمود. در این پژوهش، یازده مورد برای همسانی صیغی برشمرده شده است که از میان پنج مورد در ساختارهای اسم، دو مورد در ساختارهای فعل و یک مورد میان فعل و اسم اتفاق افتاده است. یک مورد نیز در ساختار حرف و دو مورد میان حرف و اسم رخ داده است. هشت مورد نیز برای نوع دوم یعنی چندمعنایی صیغی نام برده شده است که تمامی در ساختارهای اسم اتفاق افتاده است. البته این وجوه صرفاً مواردی است که در ترجمه‌های قرآن کریم بازتاب یافته است و وجوه دیگری نیز در زبان عربی می‌توان ذیل عنوان ابهام صرفی مطرح کرد. بررسی ده‌ها ترجمه فارسی و انگلیسی قرآن کریم نشان می‌دهد که مترجمین به صورت کاملاً آشکاری تحت تأثیر این نوع ابهام قرار گرفته‌اند و ترجمه‌های متفاوتی از این ساختارها ارائه کرده‌اند. این اختلاف‌ها یا به دلیل توجه نکردن به قرائن و یا اینکه برخاسته از نبود قرائن کافی می‌باشد. به هر حال، این ابهام به ساختارهای زبان عربی بازمی‌گردد و به معنای مبهم بودن قرآن کریم نیست.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۷۴). *ترجمه قرآن کریم*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات سروش.
- ابن جنی، أبو الفتح. (بی‌تا). *الخصائص*. ج ۱ و ۲. بیروت: المكتبة التوفيقية.
- ابن عقیل، بهاء‌الدین. (۱۳۸۴). *شرح ابن عقیل علی ألفیة ابن مالک*. چاپ سوم. تهران: انتشارات استقلال.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۳۶۳). *لسان العرب*. قم: نشر ادب الحوزة.
- ابن هشام، جمال‌الدین. (۲۰۰۵م). *معنی اللیبیب*. الطبعة الأولى. بیروت: دار الفکر.
- _____ . (بی‌تا). *أوضح المسالك إلى ألفیة ابن مالک*. ج ۲. بیروت: المكتبة العصرية.

ارفع، کاظم. (۱۳۸۱). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی.

أسعد عرار، مهدي. (۲۰۰۳م.). ظاهرة اللبس في العربية؛ جدل التواصل و التفاضل. الطبعة الأولى. الأردن: دار وائل للنشر.

اسفراینی، ابوالمظفر. (۱۳۷۵). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

اشرفی تبریزی، محمود. (۱۳۸۴). ترجمه قرآن کریم. چاپ چهاردهم. تهران: انتشارات جاویدان.

الأنباری، أبو البركات. (۲۰۰۲م.). الإنصاف في مسائل الخلاف بين البصريين والكوفيين. الطبعة الأولى. القاهرة: مكتبة الخانجي.

_____ . (بی تا). أسرار العربية. دمشق: الجامع العلمي العربي.

انصاری خوشایر، مسعود. (۱۳۷۷). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.

انصاریان، حسین. (۱۳۸۳). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. قم: انتشارات اسوه.

برزی، اصغر. (۱۳۸۲). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. تهران: بنیاد قرآن.

بروجردی، محمدابراهیم. (۱۳۶۶). ترجمه قرآن کریم. چاپ ششم. تهران: انتشارات صدر.

بلاغی، عبدالحجت. (۱۳۸۶). حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر. قم: انتشارات حکمت.

بهرام پور، ابوالفضل. (۱۳۸۳). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. قم: انتشارات هجرت.

پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۳۶). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. تهران: انتشارات جاویدان.

حسان، تمام. (۲۰۰۶م.). «احتمالات اللبس في نظام اللغة؛ دراسة و تطبيق». مقالات في اللغة والأدب.

ج ۲. القاهرة: عالم الكتب. صص ۶۵-۳۲.

_____ . (۱۹۸۰م.). «من خصائص العربية». مجلة مجمع اللغة العربية بالقاهرة. ج ۴۷.

رضایی اصفهانی، محمدعلی. (۱۳۸۳). ترجمه قرآن کریم. چاپ اول. قم: مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی

دارالذکر.

الزعلابی، صلاح‌الدین. (۱۴۱۴ق.). «مسائل صرفية و ما يعترض الكتاب فيها من اللبس و الإشكال».

التراث العربي. شعبان. العدد ۵۴. صص ۱۶۰-۱۴۱.

الزمخشري، محمود. (۲۰۰۸م.). الكشاف. الطبعة الأولى. بيروت: دارالكتاب العربي.

سراج، رضا. (بی تا). ترجمه قرآن کریم. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- السّعدی، حسن غازی. (۲۰۱۰م). «دلالة الإحتمال الصّرفی». *مجلة العلوم الإنسانیة*. جامعة بابل. المجلّد ۱. الإصدار ۴. صص ۲۹-۳۲.
- الشّلو، بریکان بن سعد. (۲۰۱۱م). «اللّیس أسبابه و طرق إجتنابه فی التّفکید الصّرفی». *مجلة جامعة أم القرى لعلوم اللّغات و آدابها*. العدد ۶. صص ۹۰-۴۳.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۶). *آشنایی با معناشناسی*. چاپ اول. تهران: نشر پژواک کیوان.
- _____ . (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی معناشناسی*. چاپ اول. تهران: فرهنگ معاصر.
- طاهری قزوینی، علی اکبر. (۱۳۸۷). *ترجمه قرآن کریم*. چاپ اول. تهران: انتشارات قلم.
- طباطبائی، محمّدحسین. (۱۹۹۷م). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۱۵. الطبعة الأولى. بیروت: مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات.
- طالقانی، محمود. (۱۳۶۲). *پرتویی از قرآن*. چاپ چهارم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- عاملی، ابراهیم. (۱۳۶۰). *تفسیر قرآن کریم*. تهران: انتشارات صدوق.
- الغلابی، مصطفی. (۲۰۱۰م). *جامع الدّروس العربیة*. الطبعة الأولى. بیروت: الأمیرة للطباعة و النّشر.
- فولادوند، محمّدمهدی. (۱۴۱۵ق). *ترجمه قرآن کریم*. چاپ اول. تهران: دارالقرآن الکریم.
- فیض الإسلام، علی نقی. (۱۳۷۸). *ترجمه و تفسیر قرآن عظیم*. چاپ اول. تهران: انتشارات فقیه.
- قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۷). *تفسیر أحسن الحدیث*. چاپ سوم. تهران: بنیاد بعثت.
- کاویان پور، احمد. (۱۳۸۷). *ترجمه قرآن کریم*. چاپ سوم. تهران: انتشارات اقبال.
- المبرّد، أبوالعبّاس. (۱۹۹۴م). *المقتضب*، ج ۱. القاهرة: وزارة الأوقاف.
- مشکینی، علی. (۱۳۸۱). *ترجمه قرآن کریم*. چاپ دوم. قم: الهادی.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۸۰). *تفسیر روشن*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر کتاب.
- موسوی همدانی، محمّدباقر. (۱۳۷۴). *ترجمه تفسیر المیزان*. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی
- جامعة مدرّسین حوزه علمیه قم.
- یونس علی، محمّد محمّد. (۲۰۰۷م). *المعنی و ظلال المعنی؛ أنظمة الدلالة فی العربیة*. الطبعة الثالثة.
- لیبیا: دار المدار الإسلامی.

Ahmed, Mohammad. And Samira Ahmed. (1994). *Quran translation*. Qom: Computer research Center of Islamic Science.

Irving, T. B. (1988). *The Quran*. Qom: Computer research Center of Islamic Science.

- Progressive Muslims. (2003). *The Message; A Modern Literal Translation of The Quran*. Qom: Computer research Center of Islamic Science.
- Richards, Jack. (2002). *Longman Dictionary of Language Teaching and Applied Linguistics*. London: Longman press.
- Shakir, M. H. (1985). *Translation of the Holy Quran*. Qom: Computer research Center of Islamic Science.

